



احمد رهدار،  
موسس و رئیس موسسه فتوح  
در قم می باشد. تحصیلات حوزوی  
ایشان خارج فقه و اصول در محضر  
آیات عظام جوادی آملی، مومن قمی،  
آملی، لاریجانی، سید محمد مهدی  
میرباقری، عباس کعبی و سعید  
واعظی، و تحصیلات دانشگاهی  
ایشان کارشناسی ارشد در موسسه  
آموزشی و پژوهشی امام خمینی  
و دانشجوی دکتری در پژوهشگاه  
علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
می باشد. بعضی از مسوولیت های  
اجرایی ایشان عضو شورای علمی  
گروه مطالعات اسلام و غرب  
در پژوهشگاه علوم و فرهنگ  
اسلامی قم، عضو گروه پژوهشی  
پژوهشگاه علوم سیاسی  
پژوهشگاه علوم انسانی و  
مطالعات فرهنگی تهران است.

# در تکامل تاریخ دینی

گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین رهدار

**رهنامه:** بحث ما درباره هویت طلبگی است. لطفاً از نگاه تاریخ، به مفهوم هویت و همچنین هویت طلبگی و حوزه بپردازید.

**استاد:** بسم الله الرحمن الرحیم. هویت، یک بحث بالذات فلسفی است. گاهی به غلط این بحث از جایگاه و خاستگاه اصلی اش دور، و به مقامی برده می شود که توان تحلیل این مفهوم را ندارد. گاهی هم در بحث شناخت اقوام، سخن از چیستی و هویت قوم از دیدگاه فلسفی است و گاه چیستی قوم را از نگاه جامعه شناسی بررسی می کنیم. در بحث از چیستی یک قوم، در واقع صاحب این بحث جامعه شناسی یا تاریخ نیست، بلکه این علوم را برای توضیح این مفهوم استخدام می کنیم. در این استخدام مرحله ای شکل می گیرد که فضا را از رویکرد علمی و دقیق فلسفی اش جدا می کند.

در بحث های جامعه شناسی و تاریخی، فیلتری برای عدم ورود ذوق و احساسات نیست. وقتی هویت یک صنف را بررسی می کنیم، مثلاً صنف حوزویان، مسئله به مراتب مشکل تر است.

اگر شفاف تر حرف بزنم، می پرسم اساساً چه انگیزه ای ما را به پرسش از هویت طلاب وادار می کند؟ تلقی حقیر این است که این پرسش ها مسبوق به شرایط بحرانی است. یک شیء، پدیده، فرد یا جریان، مادامی که نشاط داشته باشد و این نشاط در متن چیزی باشد که با آن تعریف می شود، اساساً پرسش از ماهیتش به ذهن نمی رسد. برای نمونه، اقوام قبل از قرن هجدهم، تاریخ داشته اند، اما چیزی به نام فلسفه تاریخ وجود نداشته است. این در حالی است که دارای عقل و فکر بوده اند. هنگامی فلسفه تاریخ، در غرب مطرح می گردد که انسان غربی با تاریخ خویش بیگانه می شود و با پرسش آن را طلب می کند، زیرا پرسش ها همواره مسبوق به گمشده هاست. اگر هویت طلبگی سر جای خودش بود، هرگز این پرسش پدید نمی آمد. پدید نیامدن پرسش، از جهت وجود علم تفصیلی ما نسبت به آن موضوع است. در جایی که پرسش به وجود نمی آید، ممکن است علم ما نسبت به آن مسئله، علم اجمالی باشد، اما آن علم اجمالی، بالمشهود و بالوجدان حاضر است. برای نمونه، ما هیچ گاه در مورد هوا نمی پرسیم. من معتقدم مسئله هویت، یک مسئله غربی و وارداتی است، اما در دنیای غرب نیز بحث هویت، از نیمه قرن بیستم به بعد مطرح شده است، یعنی تا هنگامی که تجدد نشاط دارد، اساساً چیزی به نام هویت تمدن غرب، مطرح نشده است. در آثار بنیان گذاران و پدران مکاتب غربی، مانند لاک، روسو، مونتسکیو، هگل، کانت و دکارت، چیزی به نام هویت تمدن غربی پیدا نمی شود، بلکه بحث از فرهنگ تمدن غربی است، چرا که می توان گفت از قرن پانزدهم تا بیستم، تجدد در دنیای غرب نشاط داشته است.

**رهنامه:** آیا می توان گفت درباره هویت خودشان ابهام پیدا کردند؟

**استاد:** ابهام به وجود آمده است. یا به دلیل مشکلات درون پارادایمی یا به دلیل موانع و چالش هایی که از بیرون بر سر راه آن گذاشته می شود. از این رو، این قشر مجبور است برای بسط خود، به این موانع توجه داشته باشد.

با رویکردهای تاریخی و جامعه شناسی، عناصری را برای بحث هویت، شناسایی کرده اند. در بین پدیده های هویت بخش مثل دین، ملیت، صنف و جنسیت، ماندگارترین هویت، هویت دینی است. آنان هویت را این گونه تعریف می کنند که کوتاه ترین پاسخ که به پرسش درباره کیستی خود می دهیم، هویت ماست. مثلاً اگر از شما بپرسند کیستید، در جاهای مختلف، جواب های گوناگونی می دهید. از جمله اینکه می گوئید شیعه ام، ایرانیم، طلبه ام یا مرد هستم. این تعبیر ریچارد



رورتی است.

در بین هویت‌ها، هویت دینی دیرتر از دیگر هویت‌ها تغییر می‌کند. البته جنسیت تغییر نمی‌کند یا به دشواری تغییر می‌پذیرد، ولی ۰۰ قابلیت آن برای هویت‌بخشی ضعیف است، زیرا هویت باید چیزی باشد که با چنگ زدن به آن، شخصیت شما متمایز و ابعاد غیرتی شما شفاف شود. وقتی می‌گوییم من شیعه هستم، خود را به شبکه و منظومه‌ای وصل می‌کنیم که نسبت به اجزای رفتاری و عقیدتی ما، گذشته و آینده ما، دارای اقتضائاتی است، اما مرد بودن این‌گونه نیست و وجه تمایز آن بسیار کم است. در مورد هویت طلبه، اولین فاکتوری که برای معرفی او، به ذهن می‌رسد، عامل دین است. از این رو، هویت طلب، هویت دینی آن‌هاست. البته بین هویت و رسالت فرق است و ضرورتاً یکی نیست. ممکن است کسی کارگردان باشد، اما هویت او هویت هنرمند نباشد، بلکه فراتر از آن باشد. البته رسالت و هویت، دارای ارتباط وثیقی هستند. بنابراین، هویت طلبه، هویت دینی است. حال باید ببینیم چه کارویژه‌هایی از دین سراغ داریم و از طلبه نیز باید همان را سراغ بگیریم. البته باید توجه داشته باشیم، هر کسی همان چیزی است که هست و نباید از کسی انتظار داشته باشیم که رفتاری انجام دهد که غیر از هویت اوست. در بررسی هویت یک قوم از دید تاریخ و جامعه‌شناسی، رهن‌هایی وجود دارد، از جمله اینکه المان‌هایی که به عنوان معرف هویت شناسانده می‌شوند، تغییر می‌کنند. مثلاً یکی از المان‌های هویت ایرانی، زبان است و ما زبان فارسی را از المان‌های هویت ایرانی می‌شناسیم. این در حالی است که ایرانیان بسیاری وجود دارند که زبانی غیر از فارسی، مثلاً ترکی، لری یا کردی دارند. هم‌چنین یکی دیگر از المان‌های هویت ایرانی را دین اسلام عنوان می‌کنند، در حالی که ایرانیانی هستند که به دینی غیر از اسلام معتقدند و نمی‌توان گفت ایرانی نیستند. در تاریخ می‌بینیم که المان‌های هویت‌بخش، تغییر می‌کنند. از این رو، به طور قطع نمی‌توان گفت هویت یک طلبه یا یک قوم این است و جز این نیست. اساساً هویت، سیال و دارای یک جوهر و ذات است که جوهر آن تغییر می‌کند. این در حالی است که ذات آن ثابت و لایتغیر است. در فلسفه هم بین جوهر و ذات تفاوت قائل‌اند و به حرکت جوهری قائل هستند. هویت نیز قابل تکامل، انعطاف و تغییر است. در واقع عناصر زمان و مکان در شفاف‌سازی هویت به ما کمک می‌کند.

**رهنامه: هویت در فلسفه به معنای هستی و تشخیص وجود است، اما این‌جا به آن معنا به کار نبردیم.**

**استاد:** قطعاً به کار نمی‌بریم. بحثی که امروزه در افواه روشنفکران بیش‌تر رایج است و در گذشته‌های نه چندان دور در نوشته‌های بزرگان ما مورد تأمل و چه بسا انکار قرار گرفته، و تصریح شده که طلبگی یک صنف و شغل نیست. در کتاب «مرجعیت و روحانیت» که سال ۴۱، زیر نظر مرحوم شهید مطهری نوشته شد و به ویژه در نوشته شهید بهشتی، بحث صنف بودن طلاب مورد انکار قرار گرفت که برخی روشنفکران نیز این نظر را مطرح کردند.

**رهنامه: شغل به معنای کسب درآمد یا اشتغال**

**استاد:**

به هر دو معنا، منکر صنف طلبگی است که در این کتاب، از همین زاویه، به مباحث پیرامونی پرداخته‌اند، مثل بحث لباس این صنف، که آیا باید لباس مخصوصی داشته باشد یا نه؟ من نمی‌دانم با چه حسابی در آن زمان شهید بهشتی و شهید مطهری به این نتیجه رسیده‌اند، ولی من این بحث‌ها را انحرافی می‌دانم و آن مقاله‌ها را نمی‌پسندم. حرف من این است که ورودی آن بحث‌ها غلط بوده است، نه مواد آن‌ها. شاهد من تاریخ است. در دههٔ چهل، این کتاب به عنوان کتاب ضاله شناخته شد و دست مارکسیست‌ها بود. بعدها بسیاری از مطالب کتاب، دست‌آویزی برای سخنان جسورانهٔ آقای شریعتی، دربارهٔ طلاب شد و امروز هم انتشارات صدرا، هیچ انگیزه‌ای برای تجدید چاپ آن کتاب ندارد.

باید در بحث علمی ببینیم آیا طلبگی یک صنف و شغل است؟ حتی به عنوان یک شغل، معطوف به کسب درآمد است؟ تردیدی نیست که طلاب یک صنف هستند. مفهوم صنف، یک مفهوم انتزاعی است که منشأ انضمامی و بیرونی دارد. عده‌ای هستند که اقتضائات زمانه، آن‌ها را به حل یک مجموعه مسائل معطوف، و ذهن این اشخاص را متمایز می‌کند، از کسانی که حول حل این مسائل نیستند.

صنف طلاب یعنی کسانی که دغدغهٔ فهم، تبلیغ و اجرای دین را دارند، سه رسالت مهمی که تشریح دین معطوف به آن است. آیا این صنف مقدس‌اند؟ این مسئله، رهنی برای روشنفکران ما شده است. یک مفهوم مقدس و یک مفهوم محترم داریم. مقدس این‌گونه درک شده که به پدیده‌ای گفته می‌شود که نمی‌توان آن را نقد کرد. مثلاً ائمه اطهار علیهم‌السلام را نمی‌شود نقد کرد، به لحاظ پیش‌داشته‌های ذهنی‌ای که نسبت به این بزرگواران داریم، اما عالم دینی را می‌توان نقد کرد. مقدس نیست، اما محترم است. از این رو، با احتیاط نقد می‌کنیم و می‌کوشیم نقد ما این باشد. این رویکرد برای برخی روشنفکران ما خلط شده و پنداشته‌اند که در تاریخ با صنف روحانیت و طلبه، معاملهٔ دیگری شده است. البته اگر احترام شدت پیدا کند، هاله‌ای از قداست می‌گیرد. امام علیه‌السلام یک عالم است و معصوم نیست، اما چنان درست، زیبا و عمیق عمل کرده است که وقتی می‌خواهیم نگاه انتقادی به ایشان داشته باشیم، به اندازه‌ای دل‌پاره داریم که گویی می‌خواهیم امام علی علیه‌السلام را نقد کنیم. او مقدس نیست، اما بسیار محترم دارد.

به یاد دارم چند سال پیش، کسی مقاله‌ای در نقد آقای مصباح نوشته و در آن مقاله گفته بود: من به همان میزان که برای یک استاد موسیقی احترام قائلم، برای ایشان به عنوان یک استاد فلسفه نیز احترام قائلم.

وی به این مسئله توجه نداشت که موضوعی که شخص به آن می‌پردازد، در او اثر می‌گذارد و اگر موضوع مقدس باشد، سبب تقدس شخص می‌شود. کسی که هفتاد سال قرآن خوانده و تفسیر کرده، با کسی که هفتاد سال پیانو زده، فرق دارد. از لحاظ وجود شناختی، او دارای وجودی است که این شخص از آن بی‌بهره است، زیرا بهرهٔ وجودی قرآن در عالم هستی با بهرهٔ وجودی موسیقی یکی نیست. هم‌چنین عالم نظر، کاملاً از عالم عمل جدا

نیست و اعمال کسی که چندین سال قرآن می‌خواند، با کسی که سال‌ها به موسیقی می‌پردازد، قطعاً متفاوت است.

یک مسئله دیگر این است که قداست قشر طلاب و روحانیت، رخدادهای تاریخی است. کسی تعریف نکرده است که این صنف یا این لباس مقدس باشد.

فراگیری احکام خدا بر همه ما واجب است، به صورت واجب کفایی. در مباحث عقلی هم، همه مردم جامعه نمی‌توانند درس دین را بخوانند، زیرا جامعه دچار مشکل می‌شود. کسی که صنعت‌گر، راننده یا کشاورز است، گناه نکرده است. اسلام برای همه این حرفه‌ها اهمیت قائل است. این تقسیم کار است. راه کمال در حرفه کشاورزی، به همان اندازه باز است که در مسیر طلیعی. پس امتیاز و تقدس قشر طلبه به این نیست که اسلام گفته باشد. البته اسلام دارای طبقه‌بندی است. اسلام برخی حرفه‌ها را مکروه، بعضی شغل‌ها را مناسب می‌داند، اما این تفاوت‌ها به اندازه‌ای نیست که قشری مانند روحانیت را به مرتز تقدس برساند.

در طول تاریخ، انسان‌ها از صنف‌های مختلف، افراد متعلق به این صنف را دیدند و با آن‌ها زندگی کردند. از آن‌ها دروغ، خیانت، بی‌وفایی ندیدند. صداقت دیدند و طبیعی است که انسان‌ها به این صنف متمایل باشند. البته منظورم این نیست که هرگز انسان‌هایی دروغ‌گو یا خائن، در این صنف حضور نداشتند. به صورت کلان، به کلیت این صنف را می‌نگرم که ذهنیت تاریخی مردم به آن‌ها مثبت است و همین برای به وجود آمدن چنین احترامی کافی است. تأکید می‌کنم معنای این احترام، تقدس نیست. این احترام ریشه‌های فطری و فراقردی دارد. فطرتاً انسان‌ها صداقت را دوست دارند و بی‌وفایی را نمی‌پسندند، یعنی ما با بخش‌نامه، مقدس نشده‌ایم و با بخش‌نامه هم به ما توهین نمی‌کنند. اگر آدم خوبی باشیم، انسان‌های بد نیز از توهین کردن به ما دوری می‌کنند. اگر در مواقعی در عصر ما، به قشر روحانیت و طلبه بی‌احترامی شده، تردید نکنید ما در جاهایی درست عمل نکرده‌ایم. البته این تمام قضیه نیست. گاهی به ما می‌گویند، در زمان طاغوت، احترام مردم به روحانیت بیش‌تر بود. این طبیعی است. آخوند در زمان طاغوت، یک آخوند هیچ کاره بود. یک اپوزیسیون بود که فقط نقد می‌کرد. روحانیان، خفقان را می‌دیدند و حق را در آن شرایط بیان می‌کردند. طبیعی است که مردم دوستانشان داشتند، اما بعد از انقلاب، آخوند حاکم است و عملاً می‌بینیم که حکومت به نام او و به کام دیگران است. چون حکومت دینی است، احساس کردیم این حکومت دست ماست. برای همین به میدان آمدیم.

گاهی در خیابان از کسی آدرس می‌پرسم، جواب نمی‌دهد و می‌رود، چون طرف فکر می‌کند، من مقصوم که مشکل‌های گوناگون وجود دارد. او به غلط همه این مشکل‌ها را از چشم من می‌بیند. پس طبیعی است که چنین رفتاری داشته باشد. اتفاقاً رفتار بدی هم نیست. ما اگر خودمان کسی را مسبب همه مشکلات زندگی مان بدانیم، برخورد بدتری با او داریم.

او می‌اندیشد که چون حکومت دینی است، حل تمام

مشکلات زندگی او بر عهده من است و من نیز وظیفه‌ام را انجام نداده‌ام. از این رو، نسبت به من نگاه منفی دارد. از سویی هم، برخی توهین‌ها به ما می‌شود، به دلیل این که مستحق آن هستیم. البته همه مردم این طور نیستند که با طلبه‌ها بیگانه باشند و ندانند همه مسائل بر عهده او نیست. بخشی از نگاه بد به ما، معلول عملکرد بد ماست. ما به عنوان قشر طلبه، به میزانی سر جای خودمان هستیم که بتوانیم دین را محقق کنیم و اگر فاصله بگیریم، نشان می‌دهد سر جایمان نیستیم. هر چند این فاصله گرفتن به خاطر مقصر بودن ما نیست، بلکه به دلیل درک نادرست ما از دین و تبلیغ و اجرای دین است. در این‌جا ما جاهل قاصریم.

نسبت ما و دین، نسبت حامل بودن است. ما حاملان دین در این عرصه تاریخی هستیم. دین چیزی در خارج نیست که ما به مردم نشان دهیم و بگوییم این دین است و من اینم. مردم ما را نه تنها نماینده دین که نمایاننده دین هم می‌دانند. مردم اشتباه نمی‌کنند.

این بحث که روشنفکران مطرح کرده‌اند که ما یک دین مُنزل داریم و یک دین تاریخی، بد نیست، به شرط اینکه متوجه این قضیه باشیم که دین خارجی، یک ما به ازای خارجی ندارد، بلکه در نهایت باید در رفتار دین‌داران دیده شود و چاره‌ای نیست، جز اینکه دین مُنزل هم در تاریخ دیده شود.

اسلام جایی در خلأ نیست، بلکه در همین گفتارها و رفتارها خودش را تعریف می‌کند. یک طلبه به میزانی که رفتار و گفتارش، تناسب واقعی با نفس الامر اسلام و آن اسلام مُنزل داشته باشد، حامل دین، و هویت او نیز هویت دینی است و به میزانی که فاصله بگیرد، از هویت دینی فاصله گرفته است. تقسیم کار هم وجود دارد، زیرا دین دارای ابعادی است. هر کدام از طلبه‌ها، از نظر فردی دارای قابلیت‌هایی هستند که ممکن است با جنبه خاصی از دین متناسب باشد. برای نمونه، یکی زبان تفسیری دین را بهتر استخدام می‌کند، یکی زبان اخلاقی را، دیگری زبان شریعتی، آیینی و مسلکی دین را، یکی هم زبان عرفانی دین را.

واقعیت این است که تاریخ نسبت به هر کسی که در زبان خاص خودش درست قرار گرفته، خوب قضاوت کرده است. تاریخ به عالمانی که فقط فقیه‌اند و در قضاوت خود راسخ و سالم‌اند، همان بها را داده که به یک عارف داده است و هر کس که سر جای خودش، با هر زبانی با دین پیوند برقرار کرده، آن پیوند، اصیل و وثیق بوده است. تاریخ به آن‌ها بها داده و آن‌ها را محترم، بلکه مقدس پنداشته است. لازم نیست طلبه همه جنبه‌های دین را فرا بگیرد که البته نمی‌تواند، ولی اگر همان جزء و بُعدی را که بنا بر یادگیری گذاشته و خود را در آن حیطه انداخته، به درستی اجرا کند، به همان میزان، تاریخ به او بها می‌دهد.

طلاب حاملان دین‌اند، ولی حامل خنثی نیستند. در زبان شناختی به این مطلب پرداخته می‌شود که رابطه زبان با معانی و مفاهیم چیست؟ دیدگاه کلاسیک این بود که زبان تنها حامل است. مثال به فرعون می‌زدند که آجر را منتقل می‌کند، ولی تغییرری در قالب از لحاظ محتوا در

آن ایجاد نمی‌کند، ولی در مباحث قدیمی تر زبان شناسی متوجه شدند که زبان حامل فضول است و اگر یک محتوا داخل زبان «الف» یا اینکه داخل زبان «ب» ریخته شود، دارای دو خروجی هستند و زبان خنثی نیست. نسبت روحانیت با دین نیز همین‌گونه است. یک حامل فضول است و این فضولیت منفی نیست. همچنین که برای زبان چنین نیست. این فضولیت عین قابلیت‌هاست. قابلیت‌های طلاب با هم متفاوت است. از این رو، طلابی که از زاویه یک زبان ویژه، وارد دین شده‌اند، به دلیل داشتن قابلیت‌های متفاوت، کارویژه مختلفی دارند. برای نمونه، در زبان تفسیر، کارویژه‌های زبان تفسیر آقایی قرآنی، با کارویژه‌های زبان تفسیر آقایی جواد آملی، متفاوت است، چون قابلیت‌های ایشان فرق دارد. این قابلیت همان است که من تحت عنوان فضول از آن یاد کرده‌ام، یعنی جاهایی قابلیت‌های روحانیت در کیفیت بیان دین اثر می‌گذارد که طبیعی است.

در مجموع، هویت صنف طلبه، منحاز و متمایز از هویت خود دین نمی‌تواند مورد ملاحظه قرار بگیرد، زیرا روحانیت، نماینده و نمایاننده دین است. منظور این است که هر انسان معقولی، برای شناخت دین، به این طریق مراجعه می‌کند و این‌ها را سخن‌گویان اسلام می‌دانند.

**رهنامه: این هویت دینی طلاب با هویت دینی دیگران چه تفاوتی دارد؟ برای نمونه، یک کارگر هم هویت دینی دارد.**

**استاد:** هویت دارد، اما اصیل نیست. البته این اصالت بار هنجاری و ارزشی ندارد. به این معنا که هویت دینی این بهتر از اوست، بلکه در این‌جا اصیل به معنای حجت است. ما هنگامی که بخوایم چشم خود را مداوا کنیم، به چشم پزشک مراجعه، و براساس دستور او عمل می‌کنیم، هر چند ممکن است نسخه او درمان‌بخش نباشد، بلکه وضع ما را بدتر کند. این سبب نمی‌شود برای درمان خود به بقالی مراجعه کنیم. فرق نسخه چشم پزشک که شفا ندهد، با نسخه بقال برای چشم، این است که هر دو شفا نمی‌دهند، ولی یکی حتی در شفا ندادنش هم اصیل است، اما دیگری چنین نیست. طلبه فقط خودش دین‌دار نیست، بلکه می‌تواند مبنای رفتار دینی برای دیگران قرار گیرد.

رویکرد امروز ما رویکردی معرفت‌شناسانه به دین و هویت دینی و به لوازم و نتایجی است که به این هویت بار می‌شود. هویت تقلیدی در دین با هویت وجدانی متفاوت است. برای نمونه، فردی کارشناس مکانیک است، ولی به صورت معقول، تقلید می‌کند. اگر بخوایم به دینی برسیم که بتوانیم آن را تعمیم دهیم، باید به سراغ صنف طلبه برویم. ممکن است این‌ها نسخه‌هایی بیچند که درست نباشد، اما حتی آن نسخه‌ای که جواب نمی‌دهد، اصیل و حجت است.

**رهنامه: پس ما می‌توانیم هویت طلبه را هویت دینی تعریف کنیم، به این معنا که فهم او از دین، حجت است و تبلیغ و اجرای دین نیز بر اساس همان فهم و حجتی که دارد، بر عهده اوست؟**

**استاد:** اگر بخوایم تعریف کنیم، نه. در تعریف به ضمانتی هم که گفته شد، دقت شود. فرض کنید یک



■ در بین پدیده‌های هویت بخش مثل دین، مثل ملیت، مثل صنف، مثل جنسیت، ماندگارترین هویت را هویت دینی یافته‌اند.

■ در مورد هویت طلبه، اولین فاکتوری که به ذهن می‌رسد برای معرفی او، عامل دین است. لذا هویت طلاب هویت دینی آنها است.

■ اساساً هویت سیال است. دارای یک جوهر و یک ذات است که جوهر آن تغییر می‌کند در حالیکه ذات آن ثابت و لایتغیر است.

■ تقدس قشر روحانیت یک رویداد کاملاً تاریخی است و در طول تاریخ انسانها از صنوف مختلف، انسانهای متعلق به این صنف را دیدند و با آنها زندگی کردند و چون از آنها دروغ، خیانت، بی‌وفایی ندیدند و صداقت دیدند طبیعی است که به این صنف متمایل شدند.

■ مردم ما را نه تنها نماینده دین که نمایاننده دین هم می‌دانند.

■ می‌توانیم بگوییم دین هم مثل قرآن دارای دو نزول است. یک نزول دفعی و یک نزول تاریخی و تدریجی. یعنی دین یک تحقیق در باطن عالم و ساحت نفس الامری دارد و یک تحقیق در عینیت خارجی در زمان و مکان.

است و ملاک می‌دهد، ولی از نظر تاریخ و جامعه‌شناسی سخت است. به هر حال وارد می‌شوند و تمایزاتی بین مثلاً قوم ایرانی و قوم هندی قائل می‌شوند، اما انتظار نداشته باشید دقت این تمایزها، دقت فلسفی باشد، بلکه دقت تاریخی و جامعه‌شناسی است. یعنی ممکن است استثنا داشته باشد، در حالی که در فلسفه استثنا نداریم. از این رو می‌توانیم از یک ذاتی در قشر روحانیت صحبت کرد که انتساب به دین پیدا کرده، سپس بگوییم این دین هم اموری ثابت و جوهره‌ای و ذاتی دارد. دین در تاریخ و در رفتار مؤمنین، صاحب جایگاه است. دین قابل تقلیل به دین‌داری نیست، ولی اگر کسی در تاریخ و در بستر زمان دنبال دین بگردد، ناگزیر است از معبر دینداری، سراغ دین برود و برحسب معارف درون دینی‌اش، ما، تحقق تام و تمام این دین در پایان تاریخ است.

البته می‌توانیم بگوییم دین مثل قرآن دارای دو نزول است، یک نزول دفعی و یک نزول تاریخی و تدریجی. یعنی دین یک تحقیق در باطن عالم و ساحت نفس الامری دارد و یک تحقیق در عینیت خارجی در زمان و مکان. هر چه به طرف پایان تاریخ نزدیک می‌شویم، این دو تحقق به هم نزدیک و یکی می‌شوند. کما این که آخرین آیه که از نظر تاریخی بر پیامبر نازل شده، قرآن منزل تدریجی را با قرآن منزل دفعی یکی کرد و به وحدانیت رسید. ظاهراً قصه دین و نسبت آن با تاریخ و بشر این گونه است.

**ره‌نامه:** می‌توان گفت چون دینداران به کمال می‌رسند، هویت دینی هم به کمال می‌رسد.

**استاد:** قطعاً این گونه است. من تردیدی ندارم که هویت طلبگی رو به کمال است و آن گاه که فهم، اجرا و تبلیغ دین با دین نفس الامری تطبیق شود، هویت طلبگی به کمال نهایی‌اش می‌رسد.

مستشرق، مثلاً گیو آلمانی درباره اسلام و دین مطالعه می‌کند، ما بگوییم که او دارای هویت شیعی است، در حالی که چنین نیست، چیزی که در ضمیمه این مطلب گفتم، ولی روی آن تأکید نکردم، این جمله کوتاه است که همه «ادم‌ها همانند که هستند» وقتی گیو، فقه شیعی را مطالعه می‌کند، به فقه شیعی عمل نمی‌کند. وقتی جرداق در مورد حضرت علی (ع) می‌نویسد و قشنگ هم می‌نویسد، به امام علی (ع) آن‌سان که علامه جعفری نسبت به امیرالمؤمنین تعلق دارد، تعلق خاطر ندارد. اصطلاحاً می‌گویند این‌ها رویکرد پدیدارشناختی نسبت به موضوع دارند. در این رویکرد، روابط و تعلق خاطر قطع می‌شود. شخص بیست سال درباره حضرت علی (ع) تحقیق و مطالعه می‌کند، اما شیعه نمی‌شود. فرض درباره طلبه این است، به میزانی که معرفت نسبت به علی (ع) کسب می‌کند، تعلق خاطر هم کسب می‌کند. اگر این اتفاق بیفتد، بله، هویتش شیعی است.

تعلق خاطر، پدیدآورنده هویت شیعی و دینی است، وگرنه صرف مطالعه و متخصص بودن نیست، وگرنه برخی مستشرقان، همه عمرشان را برای مطالعه درباره اسلام صرف کرده‌اند و به آن‌ها اسلام‌شناس گفته می‌شود، اما هر اسلام‌شناسی، هویت اسلامی پیدا نمی‌کند.

**ره‌نامه:** گفتیم که هویت امری سیال است. آیا امروزه هویت حوزه، همان هویتی است که پانصد سال پیش داشته یا اینکه در طول زمان تغییر کرده است؟

**استاد:** قطعاً به مرور زمان، هویت شکل می‌گیرد، اما یک ذات دارد که یافتن این ذات در تاریخ و جامعه‌شناسی کار سختی است. حتی آدم را به گزافه و لاف زدن می‌کشاند. مثلاً شما می‌توانید بگویید که ذات قوم ایرانی چیست؟ سخت است. در فلسفه می‌توان حرف زد، زیرا بحث کلیات